

حضرت عمر وعلنی شدن اسلام

دینارین: الامام سید علی بن ابی طالب

۱۳۹۶



تتبع ونگارش:
الحاج امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان و
مسؤل مرکز فرهنگی بحق لاره - جرمنی

www.masjed.se

حضرت عمر وعلنی شدن اسلام

امیرالمومنین حضرت عمر (رضی الله عنه) شخصیت آهنین، با وقار، با همت و با قدرت فوق العاده ی عظیمی بود. حضرت عمر (رض) لقب «امیرالمومنین» را بجای «خلیفه رسول الله» ارجحیت داد.

پیامبر بزرگوار اسلام محمد (ص) در باره حضرت عمر فرموده است: «وقال معن القزاز: حدثنا الحارث بن عبد الملك الليثي، عن القاسم بن يزيد بن عبد الله بن قسيط، عن أبيه، عن عطاء، عن ابن عباس، عن أخيه الفضل، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «عمر معي وأنا مع عمر والحق بعدى مع عمر حيث كان» (يعنى: عمر با من است و من با عمر و پس از من هر جا که عمر باشد حق همراه اوست) در صفحه (137) تاریخ الخلفاء آمده است: عمر در ذی حجة سال ششم بعثت، در سن بیست و هفت سالگی به دین اسلام مشرف شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به درگاه خداوند متعال دست به دعا بُرده بودند که وی اسلام بیاورد: طوریکه این حدیث صحیح را ترمذی از ابن عمر نقل فرموده است. همچنین، طبرانی از ابن مسعود و انس نقل کرده است که پیامبرگرامی اسلام به درگاه خداوند متعال چنین دعا نمود:

«اللَّهُمَّ اعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ (الترمذی)» «خداوندا، اسلام را با هر یک از این دو نفر که نزد تو محبوبتر است یاری ده و عزت بخش: عمر بن خطاب یا ابوجهل بن هشام که نام ابوجهل نیز عمر بود.» (جامع الترمذی، ابواب المناقب، «مناقب عمر بن الخطاب»، جلد 5، صفحه 576، ح 3681). که عملاً معلوم شد آن فرد محبوب نزد الله (ج)، عمر بن خطاب (رضی الله عنه) بوده است.

تعداد مسلمانان:

مطابق روایات تاریخی، تعداد مسلمانان در زمانیکه حضرت عمر به دین مقدس اسلام مشرف شد، سی و نه نفر بود. طوریکه شخص حضرت عمر (رضی الله عنه) این مطلب را چنین بیان فرموده است:

«روزی که اسلام آوردم، تعداد مسلمانان سی و نه نفر بود، پس من با اسلام خود عدد چهل را تکمیل نمودم و خداوند توسط من اسلام را آشکار ساخت و به اسلام عزت بخشید.»

و بنا به روایتی تعداد مسلمانان چهل نفر و یا اینکه تعداد مسلمانان کمی بیشتر از چهل نفر مرد و حدود سیزده نفر زن بود؛ به دلیل اینکه تعدادی از مسلمانان از ترس مشرکین خود را مخفی نگاه میداشتند، بناً عمر بیشتر آن ها را نمی شناخت، زیرا عمر بیشتر از همه نسبت به مسلمانان سختی نشان می داد. (اخبار عمر، صفحه 22).

حاکم رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که: «اللَّهُمَّ اعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ أَوْ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ». قَالَ وَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ عُمَرُ». (سنن الترمذی لمحمد بن عیسی الترمذی، کتاب المناقب عن رسول

الله ص باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب). (از ابن عمر روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: اللهم! اسلام را با احب این دو مرد: ابی جهل یا عمر بن الخطاب عزت بده. گوید: احب این دو برای او عمر بود). ابوجهل چنانچه گفتیم نام اصلی اش عمرو بن هشام بود، تا آخر مسلمان نشد و بر علیه اسلام به دشمنی و قساوت خود ادامه داد، ولی حضرت عمر (رض) در مکه معظمه به دین اسلام مشرف شد، که بر اثر آن به مشیئت الله (جل جلاله) عزت بزرگ برای اسلام و مسلمانان نصیب شد. (ترمذی 3682)، شیخ آلبانی، این حدیث را صحیح خوانده این حدیث در صحیح الترمذی (2907) نیز تذکر رفته است .)

در حدیثی آمده است :

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ الطَّلْحِيِّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَرَّاشٍ الْحَوْشَبِيُّ عَنِ الْعَوَّامِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ اسْتَبَشَرَ أَهْلَ السَّمَاءِ بِإِسْلَامِ عُمَرَ». (سنن ابن ماجه لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله باب فضل عُمَرَ). (از ابن عباس(رض) روایت شده که گفت: وقتی عمر اسلام آورد جبریل نازل شد و گفت: یا محمد! اهل سماء به اسلام عمر بشارت می دهند).

کسب لقب «فاروق»:

در این هیچ جای شک نیست که به مشرف شدن حضرت عمر به دین مقدس اسلام که مخلصانه صورت گرفت، مسلمانان از یک قوت خوبی برخوردار شدند، حضرت عمر از همان روز اول اول اسلام خویش، با تمام توان و قدرت برای گسترش و تثبیت اساسات دین مقدس اسلام، گام های متین و استواری برداشت. او در یکی از روز ها بعد از مشرف شدن بدین اسلام به رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض داشت:

آیا ما چه زنده بمانیم و چه بمیریم، بر حق نیستیم؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بلی، والذی نفسی بیده إنکم علی الحق، إن متم، وإن حییتم».

(بلی، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما چه بمیرید و چه زنده بمانید، بر حق هستید).

حضرت عمر (رضی الله عنه) گفت: پس ضرورت به پنهان کاری چیست؟ قسم به ذاتی که شما را به حق مبعوث کرده، حتماً دعوت خویش را آشکار می سازید. چنانچه از شواهد بر می آید، رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز بدین نتیجه رسیده بود که وقت آن رسیده است تا دعوت برحق خویش را بطور آشکار و علنی آغاز نماید، زیرا مسلمانان توان و قدرت کافی در اختیار داشتند که از خود دفاع نمایند. از این رو رسول الله صلی الله علیه وسلم با آشکار ساختن دعوت موافقت نمود.

مؤرخین مینویسند:

رسول الله صلی الله علیه وسلم دو صف تشکیل داد و شخصاً در بین دو صف از مسلمین قرار گرفت در پیشروی صف بطرف راستش حضرت عمر بطرف چپش حضرت حمزه بن عبد المطلب قرار داشت. و بدین نظم جانب مسجد الحرام حرکت نمودند و بیت الله الحرام را در انظار مشرکین طواف کردند.

پس از آن رو به کعبه ایستاده نماز ظهر را بجا آورد. مشرکین از هیبت عمر، مرد عظیم بنی عدی و از شوکت حمزه بن عبد المطلب، شجاع بزرگ بنی هاشم جرئت نکردند مانع طوافشان شوند و یا هم در برابر نماز شان قرار گیرند، و یا حداقل اعتراض نمایند. اینجا بود که حضرت عمر این کلمهء تاریخی را با صدایی بلند و جهر بر زبان آورد و گفت: «**لَا تَعْبُدُ اللَّهَ سِرّاً بَعْدَ الْيَوْمِ**» یعنی: «پس از امروز دیگر هرگز خدا را پنهانی نمی پرستیم».

مشرکان با دیدن عمر و حمزه هراسان و وحشت زده شدند و غم و اندوه بی سابقه ای، آنان را فرا گرفت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن روز حضرت عمر (رضی الله عنه) را لقب «**فاروق**»، جدا کننده حق از باطل است، خطاب فرمود. مسلمانان از آن تاریخ به بعد حضرت عمر را **فاروق اعظم** می خوانند.

بدین ترتیب خداوند متعال، اسلام و مسلمانان را با مسلمان شدن حضرت **فاروق اعظم** عمر (رض) سر بلند نمود. زیرا عمر (رض) شخص قوی و شکست ناپذیر بود. بنابراین اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم با مسلمان شدن عمر و حمزه (رض) در عالم اسباب، احساس امنیت و سرافرازی نمودند. عمر مشرکان را به مبارزه طلبید و آشکارا در کنار کعبه نماز گزارد و مسلمانان نیز با او نماز گزارند.

عبدالله بن مسعود در روایتی می فرماید: بعد از اینکه عمر مسلمان شد، ما احساس عزت و سرافرازی می کردیم. ما قبل از مسلمان شدن عمر نمی توانستیم خانه ی کعبه را طواف نماییم و در مسجد الحرام نماز بخوانیم؛ اما عمر پس از آن که اسلام آورد، با مشرکان درگیر شد و بدین ترتیب ما می توانستیم در کنار کعبه نماز بگذاریم و آن را طواف نماییم.

عبد الله بن مسعود می افزاید: مسلمان شدن عمر فتح و پیروزی، هجرتش نصرت و خلافتش رحمت بود. واقعیت این است که تا عمر اسلام نیاورده بود ما نمی توانستیم کعبه را طواف نماییم، اما بعد از مسلمان شدن عمر (رض) ما با کافران به مبارزه و پیکار پرداختیم تا اینکه ما را به حال خود جا گذاشتند و در کنار کعبه نماز را برگزار می کردیم.

صُهیب ابن سنان بن مالک، که یکی از اصحاب جلیل القدر و از تیر اندازان مشهور عرب و بنام صهیب رومی شهرت دارد می فرماید: عمر پس از آن که اسلام آورد، اسلام را آشکار ساخت و مردم را آشکارا به اسلام دعوت می فرمود، و ما در مسجد الحرام پیرامون او حلقه می زدیم و کعبه را طواف می کردیم و آن جا نماز می گزاردیم و اگر کسی به ما تعرض می نمود، جواب او را می دادیم.

ابن مسعود می فرماید:

اسلام عمر فتح بود.

هجرت ایشان نصرت و امامت ایشان رحمت بود.

ابن مسعود می افزاید: ما خودمان را می دیدیم که برای نماز در بیت الله قادر نبودیم تا

زمانی که حضرت عمر اسلام آورد. زمانی که اسلام آورد با کفار مقاتله کرد تا آنها مارا به حال خودمان گذاشتند و در بیت الله نماز خواندیم.

خواننده محترم، برادر و خواهر مسلمان!

از مجموع روایاتی که مؤرخین در باره حضرت عمر بن خطاب می نویسند طوری معلوم میگردد که: نفوذ اسلام در قلب حضرت عمر تدریجی بوده است. مؤرخین مینویسند که: حضرت عمر (رض) شخصی بود که از همان ابتداء به تندخویی و سرسختی شهرت داشت. حضرت عمر از یک سو، به آداب و رسومی که پدران و نیاکان وی بنیان نهاده بودند احترام می گذاشت، اگرچه نسبت به آنها تعصب داشت، از سوی دیگر، تحت تأثیر شجاعت و صلابت مسلمانان قرار گرفته بود. خستگی ناپذیری و شکیبایی مسلمانان و تحمل آزارها و شکنجه‌ها در راه عقیده و آئین شان برای حضرت عمر سخت شایان تحسین می نمود و در عین حال، به عنوان یک مرد عاقل و فرزانه، ذهن وی درگیر با انواع شکوک و شبهات و جدال و نزاع های داخلی بود. درین مورد میاندیشید که آیا واقعاً آنچه اسلام به سوی آن فرامی خواند برتر و پاکیزه تر از غیر آن است؟ به همین جهت، همواره به محض آنکه به جوش و خروش می آمد، یکباره همه شراره های درونی اش افسرده می گشت.

داستان مشرف شدن عمر به اسلام :

حضرت عمر قبل از اینکه به دین اسلام مشرف شود، بعنوان یک عقیده، به خدای سنگی و بت پرستی، چندان دلبستگی و علاقه نشان نمیداد، بدین اساس او مانند دیگران در خانه خویش بت مخصوصی برای تعظیم و عبادت نداشت و در هیچ زمان دیده نشده است که برای بت های مکه نذر و قربانی بجا آورده باشد. هیچکس او را ندیده است که او به بت خانه رفته باشد، و یا هم در پای بت اشک ریخته باشد.

در کتاب «فاروق اعظم نوشته هیکل جلد اول صفحه 26» آمده است که: حضرت عمر «به لات و عزی و هبل بزرگ! قسم» یاد کرده، ولی دیگر هیچگونه علاقه ای به او نشان نمیداد. و اینهم باین جهت بود، که در مقدسات ملی عمر از اینها چیزی بالاتر نبود.

مؤرخین می افزایند که: حضرت عمر بالعکس:

1- به طواف کعبه،

2- نذر یک شب در هفته برای اعتکاف در پیرامون کعبه میرفت. (عبرییه عمر، عقاد، ص: 537 و 543.) که البته این هم در عادت مردم مکه بشمار میرفت، و از جانب دیگر دین جدید تا هنوز با هیچیک از این عادت مبارزه نکرده بود، بالعکس برای طواف و اعتکاف تبلیغ هم کرده است. بنابراین عمر شخصاً و ذاتاً با این دین جدید تضادی نداشت اما برای عمر، غیر از مسایل شخصی، مسائل مهمتری مطرح بود و آن اتحاد شهر مکه، و وحدت مذهبی اعراب، و حراست سنن ملی هزاران ساله اعراب، و جلوگیری از تجاوز و ستم و بیعدالتی که عمر بیش از هر چیز شیفتهء اجرای قوانین عدالت بود. (عبرییه عمر، صفحه: 487 و فاروق اعظم، صفحه: 36، جلد 1.)

برخورد عمر با محمد صلی الله علیه وسلم در حال کفر

مؤرخین با تمام امانت داری مینویسند که عمر، در روزگاری که در کفر بسر می برد،

بامحمد صلی الله علیه وسلم برخورد مؤدبانه و محترمانه داشت. خود حضرت عمر در مورد برخورد با محمد صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«در یکی از شب‌ها بقصد میخانه، و حضور در محفل گرم یاران خویش از منزل بیرون رفتم، اما در آن شب اتفاقاً نه میخانه دایر بود و نه از یاران کسی پیدا بود. با خود گفتم چه بهتر که بمسجد الحرام بروم و کعبه راهفت بار طواف کنم، و هنگامیکه به کعبه نزدیک شدم محمدصلی الله علیه وسلم را در حال نماز خواندن دیدم. سخت مشتاق بودم که تا به وی نزدیک شوم، و دعا و نجواهای مخصوص او را از نزدیک بشنوم، و اما تشویش داشتم، که اگر نزدیکتر شوم و مرا ببیند، موجب وحشت و نگرانی او می‌شوم، ناچار دوری به کعبه زدم، و از جانب (جبر اسماعیل) خود را زیر پرده کعبه طوری مخفی کردم که جز پرده کعبه هیچ فاصله دیگری در بین من و او نبود. به دعاها و نجواهای او مرتب گوش میدادم»

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در نماز خویش سوره حاقه را آغاز کردند. عمر به تلاوت قرآن گوش فرا داد، و تحت تأثیر انتظام و انسجام آیات قرآن قرار گرفت. خود او می‌گوید: با خود گفتم: این مرد بخدا شاعر است، همانگونه که قریش می‌گویند! گوید: بی‌درنگ آن حضرت چنین تلاوت کردند: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ (سوره الحاقه: 40-41)». «این قرآن سخن فرستاده‌ای مکرم است، و هرگز سخن یک شاعر نیست، چه بسیار کم ایمان می‌آورید!».

گوید: گفتم: کاهن! بی‌درنگ چنین تلاوت فرمودند: «وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ، تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَلَمِينَ» (سوره الحاقه: 42-43). «این، سخن کاهن نیز هرگز نیست، چه بسیار کم می‌اندیشید و درمی‌یابید! این سخنان فرو فرستاده خدای جهانیان است!».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همچنان تلاوت آیات را تا پایان سوره ادامه دادند. گوید: اسلام، به این ترتیب، در قلب من جا گرفت. (تاریخ عمر بن الخطاب، ابن جوزی، صفحه 6 روایت ابن اسحاق از عطاء و مجاهد نیز نزدیک به همین مضمون است، اما ذیل آن با این روایت متفاوت است؛ نک: ابن هشام، جلد 1، صفحه 346-348. نیز، روایتی نزدیک به همین مضمون را ابن جوزی از جابر آورده است که باز هم ذیل آن با این روایت متفاوت است؛ نک: تاریخ عمر بن الخطاب، صفحه 9-10). (عبقریه عمر، عقاد، صفحه: 538 و 543 و سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه: 217 و فاروق اعظم، هیکل، جلد 1، صفحه: 43، طبق برخی از روایت‌ها که هیکل و غیره ترجیح می‌دهند عمر در همین برخورد و بعد از شنیدن آیه‌ها از پیامبر ایمان آورده است.)

مؤرخین مینویسند:

همچنان زمانیکه ام عبدالله همسر عامر، وقتی بر اثر اذیت و آزار عمر عازم هجرت به حبشه گشته و کوچ و بار خود را بسته و در انتظار مهاجرین دیگر در جایی نشسته بود ناگاه می‌بیند که عمر بر بالای سر او ایستاده است، و با لحن محبت‌آمیزی با وی می‌گوید: «ای ام عبدالله! تو هم از وطنت بسوی حبشه مهاجرت می‌کنی؟» و وقتی آن زن در جواب او می‌گوید: «بلی از آزار تو وطنم را ترک می‌کنم! و بجای دیگر می‌روم تا خدا گشایشی بما بدهد» عمر با یک حالتی از تأثر و تأسف و نشانه‌ای از مهر و دلسوزی باو

می‌گوید: «صَحَبَكُمُ اللهُ، خدا یار و یاور شما باشد» (سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه: 214 و تاریخ کامل ابن اثیر، جلد 1، صفحه: 94 و فاروق اعظم، هیکل، جلد 1، صفحه: 41 و عبقریه عمر، عقاد، صفحه: 495 و اخبار عمر، صفحه: 15.)

مؤرخین می‌افزایند: صحبت‌های و وضعیت روانی عمر بحدی محبت‌آمیز و دلجویانه بود، که ام‌عبدالله را به مسلمان شدن عمر کاملاً امیدوار می‌کند، اگر چه شوهرش عامر حدس او را اشتباه می‌شمارد و باو می‌گوید عمر هرگز مسلمان نمی‌شود.

داستان ذی‌عبرتی در تاریخ اسلام:

مؤرخین مینویسند: حضرت عمر در یکی از روزها شمشیر خویش را، برای اینکه حساب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم را یکسره سازد گرفته و از خانه بیرون شد. نعیم‌بن‌عبدالله نحام‌عدوی، یا مردی از بنی‌زهره، یامردی از بنی‌مخزوم، سر راه را بر او گرفت و گفت: کجا با این شتاب، ای عمر؟ گفت: قصد دارم بروم و محمد را به قتل برسانم! آن مرد گفت: اگر محمد را بکشی، چگونه می‌خواهی از جانب بنی‌هاشم و بنی‌زهره در امان بمانی؟! عمر به او گفت: به گمان من تو صابی شده‌ای و از دین و آئینی که بر آن بوده‌ای برگشته‌ای؟! آن مرد گفت: ای عمر، آیا می‌خواهی خبر شگفت‌انگیزی را برای تو بازگو کنم! خواهر و شوهر خواهرت صابی شده‌اند، و دین و آئینی را که تو بر آن بوده‌ای رها کرده‌اند! عمر با عصبانیت دوچندان بطرف خانه خواهر خویش در حرکت شد. وقتی به آنجا رسید، خباب بن‌ارت نزد آنان بود، و از روی صحیفه‌ای که سوره طاهرا بر آن نوشته شده بود بر آنان قرائت می‌کرد. خباب معلّم قرآن آن دو بود و همیشه نزد آنان می‌آمد و قرآن عظیم‌الشان را به آنان تعلیم میداد. همین‌که خباب ورود عمر را به خانه احساس کرد، خود را در گوشه‌ای مخفی نمود. فاطمه خواهر عمر نیز آن صحیفه را در جایی مخفی کرد. اما، عمر، زمانیکه به خانه خواهر خویش نزدیک میشود، صدای قرائت قرآن خباب را که بر آندو قرائت می‌کرد شنیده بود. وقتی بر خواهر و شوهر خواهرش وارد شد، خطاب به آندو گفت: این سرو صدایی که از خانه شما شنیدم چه بود؟ گفتند: چیزی نبود، گفتگویی عادی بود که با هم داشتیم! گفت: نکند که شما صابی شده باشید؟ شوهر خواهرش گفت: ای عمر، هیچ فکر کرده‌ای که ممکن است حق با دین دیگری غیر از دین و آئین تو باشد؟ عمر بر او حمله برد و او را زیر ضربان مشت و لگد خویش گرفت. خواهرش آمد تا او را از شوهرش جدا کند. عمر سیلی محکمی بر روی خواهرش زد، که بر اثر آن سر و روی او را خون‌آلود نمود. به روایت ابن‌اسحاق خواهرش را لت و کوب کرد و سر و صورت او را زخمی گردانید. فاطمه که سخت خشمگین شده بود، گفت: ای عمر، حال که حق با دین دیگری غیر از دین و آئین توست، اشهدان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله! عمر که از تأثیرگذاری بر افکار و عقاید خواهر و شوهرخواهر خویش ناامید شده بود، و سر روی خون‌آلود خواهرش را دید، پشیمان و شرمسار گردید و گفت: این نوشته‌ای را که نزدتان بود به من بدهید و بر من قرائت کنید! خواهرش گفت: تو پلید هستی، و «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (سوره الواقعة: 79). جز پاکان کسی نباید قرآن را لمس کند! برخیز و غسل کن! عمر برخاست و غسل کرد. آنگاه صحیفه سوره طاهرا را برگرفت و خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و گفت: چه نام‌های پاک و پاکیزه‌ای! سپس خواند: «طه» و خواند و خواند تا رسید به این آیه: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ

أَلصَّلَوَةُ لِذِكْرِي» (سوره طه: 14). گفت: چقدر این کلام نیکو و گرامی است! مرا نزد محمد ببرید!

وقتی حَبَّاب این سخن عمر را شنید، از مخفی گاه بیرون آمد و گفت: مژده به تو، ای عمر! که من امیدوارم تو مصداق دعای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب پنجشنبه گذشته باشی، آنگاه که در خانه‌ای که پایین کوه صفا است، آنحضرت به درگاه خداوند عرضه داشتند: اللَّهُمَّ اعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ عمر شمشیرش را برداشت و در گردن آویخت و به راه افتاد. رفت و رفت تا به دارالارقم رسید. در را کوبید. مردی به پای خاست و از شکاف در نگریست. عمر را دید که شمشیر حمایل کرده است! خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید. مسلمانان پریشان شدند. حمزه به آنان گفت: چرا پریشان شدید؟! گفتند: عمر! گفت: عمر باشد. در را به روی او بکشایید، اگر به قصد خیر آمده باشد، ما نیز با او به خیر مقابله می‌کنیم، و اگر به قصد شر آمده باشد با همان شمشیر خودش او را به قتل می‌رسانیم! رسول الله درون خانه ارقم حضور داشتند و آیتی از قرآن داشت بر آنحضرت وحی می‌شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دست حضرت عمر را گرفت و گفت: «مَا أَنْتَ مُنْتَهِي يَا عُمَرُ، حَتَّى يُنَزَلَ اللَّهُ بِكَ مِنَ الْخِزْيِ وَالنَّكَالِ مَا أَنْزَلَ بِالْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، اللَّهُمَّ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اللَّهُمَّ اعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ». «عمر! نمی‌خواهی از کارهایت دست برداری تا خداوند همان خواری و عذاب الهی که بر ولید بن مغیره نازل گردید، بر تو نیز نازل گرداند؟ خداوند، این عمر بن خطاب است! خداوند، با (مسلمان شدن) عمر بن خطاب سلامت را عزت ببخش!».

عمر بی‌درنگ گفت: «اشهدان لا اله الا الله، وانك رسول الله» و اسلام آورد. کسانی که در دارالارقم حضور داشتند آنچنان تکبیر گفتند که حاضران در مسجد الحرام صدایشان را شنیدند. (تاریخ عمر بن الخطاب، صفحه 7، 10-11؛ سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 343-346.)

یک خاطره از دلیری حضرت عمر!

حضرت عمر (رضی الله عنه) از جمله شخصیت‌های بود که در وقار، دلیری و سرسختی شهرت بینظیر داشت. اسلام آوردن وی برای مشرکان بحیث یک فاجعه بشمار میرفت. مشرکان احساس کردند که یکباره خوار و ذلیل شده‌اند، بالعکس مسلمانان جامه عزت و شرف و سرور بر تن کرده‌اند. مؤرخ مشهور جهان اسلام، ابن اسحاق از حضرت عمر روایت می‌فرماید: که حضرت عمر فرموده است: «وقتی اسلام آوردم، در خاطرات خود مرور می‌کردم که از اهل مکه، چه کسی در دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم سرسخت‌تر است؟ گوید: گفتم: ابوجهل! رفتم تا دروازه خانه او را تک تک کردم. او از خانه بیرون شد و گفت: اهلا و سهلا! چه عجب؟! گوید: گفتم: آمده‌ام تا به تو خبر بدهم که من به خدای یکتا و به فرستاده او محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده‌ام و هر آنچه را که وی آورده است تصدیق کرده‌ام!

می‌گویند: ابوجهل دروازه را به روی من بست و گفت: مرده شوی خودت را و آن خبری را که آورده‌ای ببر. (سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 349-350.)

عبدالله بن عمر (رض) می گوید: زمانی که پدرم، مسلمان شد، هنوز قریشیان از اسلام آوردن وی بی اطلاع بودند. پدرم گفت: چه کسی زودتر از همه اخبار مکه را پخش می کند؟ گفتند: جمیل بن معمر. عمر (رضی الله عنه) به سوی جمیل به راه افتاد و من نیز به دنبال پدر به راه افتادم؛ در آن زمان هر چند نوجوانی کم سن و سال بودم، اما توان تشخیص و درک مسایل را داشتم. پدرم نزد جمیل رفت و گفت: ای جمیل! من مسلمان شده ام. جمیل بدون این که با او سخنی بگوید، برخاست و رهسپار مسجد الحرام شد. مردم پیرامون کعبه حلقه زده بودند؛ جمیل کنار دروازه ورودی مسجد ایستاد و با آواز بلند، صدادر آورد: ای قریشیان! عمر بی دین شده است. عمر (رض) که پشت سر جمیل ایستاده بود، گفت: دروغ می گوید؛ من بی دین نشده ام، بلکه اسلام آورده ام. و آن گاه شهادتین بر زبان آورد و گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله.»

مشرکان به عمر حمله ور شدند و عمر نیز به عتبه بن ربیععه حمله کرد و او را به زیر خود درآورد و ضربه های محکم خود را بر سر او می کوبید، تا آن جا که عتبه فریادبرآورد و مردم از عمر دور شدند. مؤرخین می نویسند: پس از این حادثه، مشرکان به خانه عمر حمله بردند و قصد کشتن او را داشتند. بخاری از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گفت: در آن اثنا که عمر در خانه خود نشسته بود و بر جان خویش می ترسید، ابو عمرو عاص بن وائل سهمی، در حالی که حله گرانب‌هایی بر شانه افکنده، و پیراهنی با آستر حریر بر تن داشت، نزد عمر آمد. عاص بن وائل از بنی سهم بود، و بنی سهم در دوران جاهلیت هم پیمان ما بودند. عاص گفت: چرا پریشانی؟ گفت: قوم تو چنین پنداشته اند که مرا به خاطر مسلمان شدنم خواهند کشت! گفت: دست کسی به تو نمی رسد! و پیش از آن به او گفته بود: تو در امانی! عاص بن وائل از خانه عمر بیرون شد. مردم را نگریست که مانند سیل به طرف خانه سرازیر شده اند. به آنان گفت: قصد کجا را دارید؟ گفتند: این پسر خطاب صابی شده است! گفت: کسی حق ندارد متعرض او بشود! مردم بی درنگ متفرق شدند. (صحیح البخاری، «باب اسلام عمر بن الخطاب»، جلد 1، صفحه 545.)

و به روایت ابن اسحاق: گویا آن جماعت انبوه، پارچه ای بود که روی آن منطقه کشیده شده بود و ناگهان کنار زده شد. (سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 349.)

انکشافات وضع بعد اسلام آوردن عمر و همزه:

بعد از اینکه دو قهرمان بزرگ، هریک سید الشهدا حضرت حمزه بن عبدالمطلب و حضرت عمر بن الخطاب به دین اسلام مشرف شدند، ابرهای تیره و تار از فضای اسلام به کناری رفتند، و مشرکان از آن سرمستی که در شکنجه و آزار مسلمانان داشتند، به خود آمدند. و در برخورد خویش با پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیروان آن حضرت تجدیدنظر کردند، و به شیوه های دادوستد و تقدیم هدایای نفیس و فرستادن پیشکش های ارزنده روی آوردند. این بیچاره ها نمی دانستند که تمامی آنچه آفتاب بر آن می تابد، در برابر دین خدا دعوت بسوی خدا، به بال پشه ای نمی آرزد! از این رو، در این راستا نیز، همه تیرهایشان به سنگ آمد، و شکست خوردند، و به جایی نرسیدند. **پایان**

فهرست مطالب :

مقدمه

تعداد مسلمانان

کسب لقب «فاروق»

داستان مشرف شدن عمر به اسلام

برخورد عمر بامحمد صلی الله علیه وسلم در حال کفر

داستان ذی عبرتی در تاریخ اسلام

یک خاطره از دلیری حضرت عمر!

انکشافات وضع بعد اسلام آوردن عمر و همزه

یادداشت :

خواننده محترم! برای مطالعه بیشتر به کتاب «خورشید نبوت» تألیف شیخ صفی الرحمن مبارک فوری، ترجمه «الرحیق المختوم» مراجعه فرماید .

حضرت عمروعلنی شدن اسلام

تتبع ونگارش : امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان و

مسؤل مرکز فرهنگی دحق لاره - جرمنی

ادرس ارتباطی : بریننا لیک :

saidafghani@hotmail.com